

The antinomy of taste in Hume and Kant's point of view

Zolfagar Hemmati *

Department of Philosophy 3 Allameh Research Institute University of Tabriz Tabriz. Iran

Abstract

The aesthetics of Hume and Kant are subjectivist; i.e. beauty is perceived by the faculty of taste, but by exploring their subjectivist approaches it will be showed that there is an antinomy in them. On the one hand, judgments of taste are individual and dependent on one's tact. Thus, it can be said that everyone's sentiment is valid. On the other hand, people have a common understanding of their judgments and, from this, all people have the same opinion about Beauty and deformity. Therefore, judgments of taste are universal. While Hume tries to solution this antinomy based on his empirical method, as well as by appealing to the sentiments of true judges as a standard of taste, Kant appeals to his transcendental idealism as well as the meta-phenomenal basis. This article is aimed to explore this antinomy and its solution from the point of view of both of these philosophers. Also, we try to show that Kant is influenced by Hume in his theory of antinomy of taste.

Keywords: antinomy of taste, Hume, Kant,, true judges, transcendental idealism

نشریه علمی متافیزیک (نوع مقاله: پژوهشی)

سال دوازدهم، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۳۹۹

تاریخ دریافت: ۹۹/۵/۲ بازنگری: ۹۹/۸/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۹/۳/۲۳

صص: ۹۵ - ۱۱۱

تعارض ذوق از نظر هیوم و کانت و راه‌حل‌های آنها

ذوالفقار همتی*

فلسفه، موسسه پژوهشی سه علامه دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

hemmati@tabrizu.ac.ir

چکیده

از جمله نکات مشترک زیبایی‌شناسی هیوم و کانت، ذهنی‌بودن آن است که با قوه ذوق ادراک می‌شود؛ اما در بررسی نظر آنها نوعی پارادوکس یا تعارض مشاهده می‌شود. بدین صورت که از سویی احکام ذوق ذهنی، شخصی و وابسته به سلیقه فرد هستند و می‌توان گفت ادراک هر کسی معتبر است. از سوی دیگر، فهم مشترکی از احکام آن در میان مردم وجود دارد و همگان تا حد زیادی در خصوص زیبایی یا زشتی توافق دارند؛ بنابراین، تمامی احکام ذوق کلی‌اند؛ در حالی که هیوم می‌کوشد با توسل به روش تجربی خود، با استفاده از احساس داوران راستین به‌عنوان معیار ذوق، این تعارض را برطرف کند، کانت با استفاده از آموزه فلسفه خود، یعنی ایدئالیسم استعلایی و توسل به مبنای فوق‌محسوس راه‌حلی برای این تعارض ارائه می‌دهد. این پژوهش درصدد است ضمن بررسی این تعارض و راه‌حل آن از نظر هر دو فیلسوف، نشان دهد کانت در نظریه تعارض ذوق خود متأثر از هیوم است.

واژگان کلیدی: تعارض ذوق، هیوم، کانت، داوران راستین، ایدئالیسم استعلایی.

مقدمه

توافق همگان است. این چیزی است که کانت آن را «اعتبار کلی»^۴ حکم ذوق می‌نامد.

تردیدی نیست که کانت در نظریه زیبایی‌شناسی خود متأثر از پیشینیانش بوده است. پیش از وی، هیوم در رساله درباره معیار ذوق^۱ این شاخه فلسفه را همچون یک علم مستقل طرح کرده بود. در چنین فضایی و در پی عرف و قواعد قرن هجدهم که به «قرن ذوق» معروف است (Noggle, 2012: 4) و (Dikie, 1996: 3) کانت و هیوم احکام زیبایی را به منزله احکام ذوق مطرح می‌کنند. ذوق^۵ یکی از قوای ادراکی انسان است که زیبایی را درک می‌کند. در واقع ذوق توانایی درک زیبایی در اعیان و اشیاست. این شناخت زیبایی‌شناسانه توسط ذوق، با احساس لذت و در احکام سلبی (زشتی) با ألم انجام می‌شود. این ویژگی شناخت زیبایی از نظر آنها دلالت بر این دارد که زیبایی خصلتی عینی نیست؛ بلکه به معنایی، تأثیر شیء بر حالت درونی سوژه است.

علاوه بر این، «ذوق فقط به حوزه زیبایی‌شناسی مربوط نیست؛ بلکه اخلاق یا هر حوزه دیگری را که در آن نظم یا محتوای کلی به صورت فردی درک می‌شد، دربرمی‌گرفت» (تاونسند، ۱۳۹۳: ۲۰۵-۲۰۶). با توجه به اینکه کانت نیز همانند هیوم ضمن ذهنی دانستن زیبایی، تلاش کرده است میان اخلاق و زیبایی ارتباط برقرار کند، دلایل آشکار زیادی برای مقایسه دیدگاه‌های آنها وجود دارد؛ چراکه عناصری در زیبایی‌شناسی کانت وجود دارد که می‌توان آنها را در فلسفه هیوم نیز یافت. پس با اینکه گفته می‌شود میان زیبایی‌شناسی هیوم و بررسی کانت از ذوق در نقد قوه حکم ارتباطی تاریخی وجود دارد^۲ و شارحان و مفسران مختلف بارها به این مسئله اشاره کرده‌اند، تحقیقی جامع در این باره انجام نشده است. این مقاله

کانت از نخستین فیلسوفانی بود که بحث فلسفی دقیق و نظام‌مندی را درباره زیبایی‌شناسی مطرح کرد؛ البته باید توجه داشت که او نخستین فیلسوفی نبود که درباره ماهیت زیبایی، هنر، نبوغ یا امر والا تحقیق کرد؛ زیرا فیلسوفان از زمان افلاطون به بعد، درباره این موضوعات تحقیقاتی انجام داده بودند. همچنین، او نخستین کسی نیست که نظام زیبایی‌شناسی را پایه‌گذاری کرده است؛ زیرا پیش از او کسانی چون هاجسون^۱، بورک^۲ و باوم‌گارتن^۳ این کار را انجام داده بودند. تأثیرگذاری کانت در زیبایی‌شناسی به این دلیل است که او نخستین بار در نظام زیبایی‌شناسی خود، مسئله کلیت ذهنی امر زیبا را به شکلی سامان‌مند درآورد. کانت در کل نقد قوه حکم به بیان مؤلفه‌های حکم کلی زیبایی‌شناختی یا بررسی راه‌حل خود درباره این مسئله می‌پردازد. در واقع، می‌خواهد نشان دهد احکام ذوق مربوط به امر زیبا اگرچه ذهنی‌اند، کلیت دارند و معتبرند.

دیدگاه‌های فیلسوفان پیش از کانت درباره زیبایی به دو دسته تقسیم می‌شود. عده‌ای معتقد بودند زیبایی امری عینی است و بر این اساس، احکام زیبایی اعتبار کلی دارند. گروهی نیز بر این باور بودند که زیبایی امری ذهنی است و احکام آن اعتبار شخصی دارند؛ اما از نظر کانت، زیبایی امری ذهنی است؛ ولی احکام ذوق مربوط به زیبایی می‌توانند اعتبار کلی داشته باشند. پس در نظر او از طرفی، زیبایی ویژگی خود اعیان نیست؛ بلکه فقط روشی را عرضه می‌دارد که از طریق آن به اعیان واکنش نشان می‌دهیم و در واقع، مبتنی بر لذتی است که از شیء می‌بریم. از سوی دیگر، حکم ذوق، نتیجه خاصی را در پی دارد که خواستار

⁴. Universal validity

⁵. Taste

¹. Hutcheson

². Burke

³. Baumgarten

از نگاه کانت بررسی می‌شود و راه‌حل او بر تعارض مورد مذاقه قرار خواهد گرفت. با مقایسه نکات مشابه و متفاوت نظرات این دو فیلسوف، این پژوهش در پی تأیید فرضیه خود یعنی اثبات تأثیر هیوم بر نظریه ذوق کانت و تعارض موجود در آن خواهد بود.

تعارض از منظر کانت

برای اینکه بتوان به تأثیر کانت بر هیوم در مسئله ذوق پرداخت، لازم است به‌طور مختصر به برداشت کانت از مفهوم تعارض اشاره شود؛ زیرا این امر امکان بررسی تشابهات و تفاوت‌های دیدگاه‌های این دو فیلسوف را فراهم می‌آورد.

کانت مفهوم تعارض را در *نقد عقل محض* مطرح می‌کند تا از این طریق دومین نمود تمایل عقل محض برای «استنتاجات شبه‌عقلانی» (A406/B432) را توصیف کند. از نظر وی، این تعارضات از خطاهای عقل هستند که می‌توان آنها را به قیاس‌هایی برگرداند که «هیچ نوع مقدمات تجربی را شامل نمی‌شوند و به‌واسطه آنها، ما از آنچه می‌شناسیم چیزی دیگر را نتیجه می‌گیریم که از آن چیز دیگر مفهومی نداریم... و به آن چیز دیگر واقعیت ابژکتیو می‌بخشیم» (A339/B397). به عبارت دیگر، این استنتاجات عقلانی با ادراکات کاری ندارند؛ بلکه فقط با مفاهیم و احکام سروکار دارند. چون می‌توان «هر نوع توهم را عبارت از آن دانست که شرط سوژکتیو تفکر به جای شناخت ابژه گرفته شود» (A396)، کانت آنها را «توهمات»^۳ می‌نامد. پس این تعارضات مشکل اجتناب‌ناپذیر عقل بشری هستند و از این حقیقت نشئت می‌گیرند که عقل به‌دنبال وحدتی فراتر از فاهمه است؛ ولی با وجود این، خواستار مطابقت با شرایط فاهمه است.

به یکی از ساحت‌های این شباهت‌ها و تأثیرها می‌پردازد.

به نظر نگارنده، یکی از مهم‌ترین تأثیرات هیوم بر کانت خود را در مبحث تعارض ذوق نشان می‌دهد. در واقع آنچه را که کانت «تعارض»^۱ می‌نامد، ابتدا هیوم مطرح کرده است؛ دو جفت قضیه متناقض اما یقینی (Kemal, 1997: 103) که از خواسته‌های عقل نشئت می‌گیرند و فاهمه آنها را شرایط نامشروط پدیدارهای فراتر از تجربه می‌داند. هیوم تناقضاتی را کشف و مطرح می‌کند که نه حاصل اتفاق و نه تحلیل‌های او هستند، بلکه از ویژگی‌های ذاتی ذهن بشر محسوب می‌شوند. در رساله *درباره معیار ذوق* هیوم دو قضیه آمده است که تمایلات متناقض عقل بشری را نشان می‌دهند. به موجب آنها از سویی، زیبایی مبنای کاملاً ذهنی دارد و از سوی دیگر مستلزم معیارهای کلی است. پس به نظر می‌رسد تعارض کانت شبیه روشی است که هیوم نیز آن را پارادوکس میان دو نوع عقل سلیم^۲ قلمداد می‌کند؛ به‌طوری‌که کیوی می‌نویسد: «هیوم مشکل ذوق را دریافت؛ درست همان‌طور که کانت سال‌ها بعد به آن پی برد» (Kivy, 1983: 203)؛ اما راه‌حل هیوم برای مسئله دچار انتقاداتی شد. در واقع، کانت از این نکته کار خود در باب این تعارض را شروع می‌کند.

با این تبیین مختصر، این پژوهش در صدد است نشان دهد که: آیا می‌توان تأثیر هیوم بر کانت را در زمینه تأثیر بر بحث تعارض تأیید کرد یا نه؟ به این منظور، ضمن تبیین مختصر تعارض از دیدگاه کانت مفهوم زیبایی و ذوق از دیدگاه هیوم، تعارض موجود در فلسفه هنر او و راه‌حلی که برای آن ارائه داده است بررسی خواهد شد. در بخش بعدی، ذوق

^۱. Antinomy

^۲. Common Sense

^۳. Illusions

به نظر می‌رسد کانت به‌هنگام تدوین تعارض ذوق نیز چنین معنایی را مدنظر دارد؛ اما میان تعارض ذوق و تعارضات عقل محض تفاوت‌هایی وجود دارد. نخست اینکه تعارض ذوق ساختار منطقی تعارضات عقل محض را ندارد. یعنی با موضوعات سنتی مابعدالطبیعی سروکار ندارد که در آن در نهاد و برابر نهاد مواضع مخالفان مباحث فلسفی طرح شده باشد. همچنین، تعارضات ذوق در قالب جملات مشهور^۲ مربوط به ذوق بیان می‌شوند و نه در قالب ادعاهای فلسفی؛ اما با وجود این، نشان‌دهنده «تعارض بنیادی تری میان قوانین یا اصول ذهن هستند» (Costello, 2007: 39)؛ زیرا این تناقض مستلزم اصول نقد ذوق هستند که نمود ویژگی حکم ذوق برای داشتن مبنایی در سوژه محسوب می‌شود؛ اما به‌طور هم‌زمان ادعایی را مطرح می‌کند که اعتبار کلی دارد.

زیبایی و ذوق از دیدگاه هیوم

زیبایی در نظر هیوم کیفیتی در اشیا و اعیان نیست؛ بلکه احساسی است که در ذهن وجود دارد و توسط لذت بی‌واسطه درک می‌شود. هر قدر لذت بیشتر، به همان میزان شیء زیباتر. قوه دریافت‌کننده این زیبایی، ذوق آدمی است. همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، در قرن هجدهم ذوق به قوه‌ای اطلاق می‌شد که زیبایی، هنرها و فضیلت اعمال اخلاقی را درک می‌کند. هیوم از مشهورترین متفکرانی است که ذوق را در این معنا به کار می‌برد؛ به‌طوری‌که در مقدمه جلد اول رساله، در بحث ابتدای علوم به طبیعت آدمی، مدعی می‌شود که اخلاق و نقادی با ذوق و عواطف ما در ارتباط هستند (هیوم، ۱۳۹۵: ۱۶). این سخن هیوم در پژوهش دوم واضح‌تر بیان شده است: «ذوق قوه خلاق است که اشیای طبیعی

ویژگی مشخص تعارضات این است که آنها مستلزم برنهادی^۱ هستند که «عقل خودبه‌خود و آن هم به‌شکلی اجتناب‌ناپذیر در برابر این برنهاد گرفتار می‌شود» (A407/ B434). در آن گزاره‌های موثق و یقینی برای برتری تلاش می‌کنند؛ فرایندی که در آن نمی‌توان «برای یک قضیه در مقابل قضیه دیگر اولویت قائل شد» (A420/ B397). چون در این برنهاد، تناقض آموزه‌های عقل با یکدیگر و علل این تناقض بررسی می‌شود، کانت می‌نویسد: «برنهاد استعلایی تحقیقی درباره تعارض عقل محض، علل و نتایج آن محسوب می‌شود» (A421/B448).

اما این تعارض و تحقیق متعاقب آن تنها به این دلیل مطرح می‌شود که با وجود استدلال‌های قاطعی که حاصل منطق قیاس شرطی است، عقل نابخردانه می‌کوشد مفهوم آزادی را به فهمی «فراتر از محدودیت‌های امر تجربی» بسط دهد؛ بنابراین، به دنبال چیزی است که احتمالاً نمی‌توان امیدوی یافتن آن داشت. یعنی، امر کاملاً نامشروط که منطوی در امر مشروط است؛ مشروط نامی است که کانت بر تألیف پدیدارهای عینی می‌نهد (A409/ B436). ویژگی متناقض این برنهاد از دو روش مختلف حاصل می‌شود که از طریق آنها می‌توان امر نامشروط را تصور کرد یا آنها را مجموعه‌ای در نظر بگیریم که به علت نخستین برمی‌گردند یا کلیت مجموعه‌ای که در آن فرایند پیشرفت نامتناهی است. مورد نخست به محتوای جزمی قضایا منتهی می‌شود و مورد دوم به تجربه‌گرایی برنهادها که در مجموع حاصل تلاش اطلاق تألیف شهودها و مفاهیم به جهانی فراتر از حس است. آنها «مفاهیم کیهان‌شناختی» (A420/B448) را تشکیل می‌دهند.

². Commonplaces

¹. Antithetic

آنها نیز به نوبه خود از تناقض میان اصول اندیشه بشری نشئت می‌گیرند. حال برای اینکه نشان داده شود تعارض مدنظر کانت، ریشه در دیدگاه هیوم درباره ذوق دارد، باید نشان داده شود چنین تناقضی در رساله درباره معیار ذوق هیوم مطرح شده است. یعنی رساله هیوم نیز حاوی توصیفی از دو گزاره معتبر اما متناقض است که از گرایش خود عقل نشئت می‌گیرند.

هیوم در رساله خود برای نخستین بار مسئله فلسفی متمایزی را مطرح می‌کند که به حوزه هنر و زیبایی مربوط می‌شود. این مسئله از ناسازگاری آشکاری نشئت می‌گیرد که در فرضیات عقل سلیم درباره احکام ذوق یافت می‌شود. او رساله را با این عبارت شروع می‌کند که انواع زیادی از ذوق در جهان یافت می‌شوند که قابل چشم‌پوشی نیستند: «اشخاصی با دانش بسیار اندک قادرند تفاوت ذوق را در حلقه محدود آشنایشان ملاحظه کنند» (هیوم، ۱۳۸۸: ۱۳). به نظر هیوم این تفاوت حتی برای کسانی که در یک نظام تربیتی واحد و با علایق و تعصبات مشترک رشد یافته باشند نیز آشکار است.

براساس فلسفه هیوم، ذوق یکی از قوای احساسی آدمی است و همه احساس‌ها^۱ نیز درست هستند؛ چون به چیزی ورای خود دلالت نمی‌کنند. پس دریافت ذوقی هرکسی معتبر است. این نکته ما را به مسامحت منجر به اصل «مساوات ذوق‌ها» (همان: ۱۸) رهنمون می‌شود که به موجب آن، تمام ذوق‌ها یکسان هستند و ذوق هیچ‌کسی بهتر از دیگری نیست. این قضیه را می‌توان جنبه ساده^۲ عقل سلیم در نظر گرفت که در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم. عقل انسان گرایشی طبیعی دارد که براساس آن، در

را با رنگ‌هایی که از احساس درونی وام گرفته، رنگ‌آمیزی نموده و مخلوقی جدید به وجود می‌آورد و این مخلوق تازه، زیبایی و زشتی و فضیلت و رذیلت هستند» (هیوم، ۱۳۹۲: ۱۹۸) یا آنجا که می‌گوید: «تحسین صفات اخلاقی از عقل یا مقایسه میان تصورات بر نمی‌آید؛ بلکه تماما از ذوق اخلاقی ناشی می‌شود» (هیوم، ۱۳۹۷: ۳۸۵)؛ پس همان‌طور که از عبارات هیوم برمی‌آید، زیبایی و فضیلت حاصل دریافت ذوق هستند. ذوق فضیلت و رذیلت نیز زشتی و زیبایی را از طریق لذت و ألم بی‌واسطه درک می‌کند.

به‌باور هیوم، ذوق هنری دقیقا به همان شیوه‌ای پدید می‌آید که ذائقه در خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها عمل می‌کند. همان‌طور که قوه ذائقه از غذاها لذت کسب می‌کند، در هنر نیز ذوق با ابزار لذت، زیبایی آثار هنری را تشخیص می‌دهد. پس لذت ذائقه، استعاره‌ای برای لذت زیبایی‌شناختی است. البته ذائقه باید در شرایط مناسب باشد تا طعم غذا را بهتر تشخیص دهد. یعنی همان‌طور که فرد سالم، بهتر از شخص سرماخورده و مبتلا به زکام در این زمینه عمل می‌کند، ذوق نیز برای دریافت دقیق و صحیح زیبایی آثار هنری، نیازمند شرایطی است که هیوم آنها را در پنج و به‌قولی شش دسته احصا کرده است.^۳ این پنج شرط لازمه ذوق قوی و سالم هستند و او صاحبان چنین ذوقی را «داوران راستین» یا «منتقدان خوب» می‌نامد که صلاحیت داوری آثار هنری را دارند و نظر آنها معیار زیبایی است که در ادامه مفصل‌تر بررسی خواهد شد.

پارادوکس ذوق

همان‌طور که ذکر شد، طبق توصیفی که کانت از تعارض در نقد نخست ارائه می‌دهد، تعارض حاصل رسیدن عقل به تناقضاتی با ویژگی برنهادی است که

^۱ Feelings

^۲ naive

درمورد اعیان تأمل می‌کند، به همین دلیل هر ذهنی زیبایی متفاوتی را تجربه می‌کند» (هیوم، ۱۳۸۸: ۱۷)، این باور را که زیبایی در خارج از ذهن وجود دارد و ویژگی مستقل اشیا است، نفی می‌کند؛ بنابراین، نمی‌توان گفت چیزی زیبا است یا نه. درواقع به‌نظر هیوم، جست‌وجوی زیبایی و زشتی حقیقی تحقیقی بی‌ثمر است؛ همان‌طور که تشخیص شیرینی یا تلخی واقعی ممکن نیست و امکان دارد به مقتضای اقدام‌های چشایی، یک شیء برای فردی شیرین و فردی دیگر تلخ باشد. به عقیده هیوم، این موضوع چنان مورد پذیرش شعور عمومی جامعه (عقل سلیم) قرار دارد که به‌صورت ضرب‌المثل درآمده است. براین اساس، او نتیجه می‌گیرد که «هر شخصی باید بدون تظاهر به هم‌رأیی با دیگران، احساس خود را بپذیرد» (همان). این جنبه ساده عقل سلیم است.

اما هیوم در ادامه درمی‌یابد که نوع دیگری از عقل سلیم نیز وجود دارد که مخالف این گرایش است و «حداقل برای اصلاح یا مهار آن به کار می‌رود» (همان: ۱۸). این نگاه شکاکانه با جنبه ساده آن تناقض دارد؛ درحالی‌که ممکن است در شرایطی خاص دغدغه‌ای درباره حکم خاصی که مطابق با نظر ما نیست، نداشته باشیم و اصل مساوات ذوق‌ها را قبول کنیم؛ اما موارد دیگری وجود دارد که این اصل نامناسب است؛ زیرا در آن، مقایسه دو شیء به‌نحو کاملاً نامتناسب انجام می‌شود. درواقع، در صورت اعتقاد به اصل یکسانی ذوق‌ها، دچار تناقضاتی حیرت‌انگیز و به‌بیان دقیق‌تر بلاهت و حماقتی آشکار می‌شویم:

«اگر کسی ادعا کند که اگیلبی و میلتنون و نیز بونیان و آدیسون از نبوغ و قریحه یکسانی برخوردارند، همان اندازه گرافه‌گو و نابخرد پنداشته می‌شود که می‌گفت یک تل خاک موش کور به ارتفاع

نگاه نخست تنوع ذوق‌ها را معتبر می‌داند و درواقع، انواع ذوق سند انکارناپذیری را فراهم می‌آورد که به‌موجب آن، احکام مربوط به امر زیبا را می‌توان به موضوعاتی فروکاست که افراد آنها را دوست دارند و این نتیجه برایشان معتبر است؛ بنابراین، این نتیجه حاصل می‌شود که معیاری کلی برای ذوق وجود ندارد.

پس طبق دیدگاه هیوم، «ذوق درواقع، موضوع حکم نیست؛ بلکه احساس است» (Hume, 1987: 30-229)؛ اما این ادعا می‌تواند گیج‌کننده باشد؛ زیرا می‌بینیم که احکام ذوق وجود دارند. نکته اصلی این است که این احکام از نظر داشتن احتمال کذب یا صدق شبیه احکام دیگر نیستند؛ چون احکام ذوق بیان‌گر احساسات هستند و هر احساسی درست است؛ زیرا گفته شد که احساس بر چیزی فراتر از خود دلالت ندارد و همیشه واقعی است و «هر شخصی از آن آگاه است» (Ibid: 230). این ادعا را می‌توان چنین خلاصه کرد: احساس یا عاطفه حالت ذهنی تصویری نیست و برخلاف تصویر ذهنی که مبنای احکام ادراکی محسوب می‌شود، درباره چیزی نیست. چون احساس یا عاطفه منظور یا مقصودی ندارد تا نشان دهد که به‌واقع شیء چیست، نمی‌توان گفت که چه چیزی را درست یا نادرست، دقیق یا بی‌دقت نشان می‌دهد؛ بنابراین، وقتی هیوم می‌گوید که «همه احساسات درست هستند»، با مسامحه سخن می‌گوید. چیزی که او واقعا در نظر دارد بگوید، این است که معیار صدق و کذب را نمی‌توان برای احساسات به کار برد. «آنها نوعی از چیزی نیستند که بتوان گفت صادق یا کاذب هستند» (Kalar, 2006: 12).

پس هیوم طبق این عبارت که «زیبایی کیفیتی در خود اشیا نیست، بلکه صرفاً در ذهنی وجود دارد که

[آتشفشان جزیره] تعریف یا یک برکه به وسعت اقیانوس است» (هیوم، ۱۳۹۳: ۳۱۹).

گفته شد که طبق آموزه مساوات طبیعی ذوق‌ها نمی‌توان اثری را برتر از اثری دیگر دانست؛ اما واضح است که این رویکرد معقول نیست و انسان‌ها در عالم واقع به ترجیح یک اثر بر اثر دیگر مبادرت می‌کنند و بدیهی است برخی از آثار هنری برتر از آثار دیگر هستند. مثال‌های اگیلی و میلتون را می‌توان نمونه‌ای از این امر دانست. هیچ‌کس نمی‌تواند با کسی که تلی از خاک را به‌عنوان کوه در نظر می‌گیرد یا شاعران دون پایه را با شاعران برجسته هم‌شان می‌داند، موافق باشد. هرکس که تبصری در ادبیات داشته باشد، می‌داند این ادعا که اگیلی شاعر بهتری از میلتون است، قطعاً اشتباه است.^۴ اگر شهوداتی که مبنای این تعارض را تشکیل می‌دهند، درست باشند، پس احکام ادبیات یا زیبایی را باید از نوعی دانست که می‌توانند صادق یا کاذب باشند.

تمرکز بر دو نوع قول عقل سلیم نشان می‌دهد احکام چگونه می‌توانند اشکال کاملاً متناقضی به خود بگیرند. از سویی، افراد تنوع آشکار ذوق‌ها، عقاید و درست‌بودن احساس‌ها را به‌منزله سندی بر تساوی ذوق‌ها در نظر می‌گیرند. طبق این رویکرد، اختلاف‌نظری در اعتبار آرای ذوق وجود ندارد و حکم هرکسی برای خود درست است. از سوی دیگر، مسلم است که برخی از آثار هنری بهتر از دیگری هستند. این امر به‌نوبه خود بدان معنا است که معیارهایی وجود دارد و می‌توان برخی از احکام را به‌عنوان احکام نامعقول، نفی کرد. عقل سلیم از جنبه ساده خود تنوع را درمی‌یابد و با اعتقاد به اصل یکسانی ذوق‌ها، نتیجه می‌گیرد که اختلاف‌نظر در موضوعات ذوق وارد نیست. درعین حال، از سوی دیگر، جنبه شکاکانه عقل سلیم با نشان‌دادن اینکه

احکام خاصی وجود دارند که مبنای فردی را متزلزل می‌کنند، معیار مشترک برای تشخیص زیبایی را تأیید می‌کنند. براین اساس، قضایای نوع نخستی که هیوم مطرح می‌کند، توسط عملکرد محض اندیشه قابل کشف هستند؛ بدون اینکه به چیز بیرونی در جهان وابسته باشند؛ درحالی‌که قضایای نوع دوم به تجربه وابسته هستند و حکایت از امر واقع می‌کنند (هیوم، ۱۳۸۸: ۱۷) که می‌توان وجود آنها را بدون تناقض لحاظ کرد.

براین اساس، فلسفه نوع نخست فرض می‌گیرد چون زیبایی به جای ویژگی‌های عینی به احساسات وابسته به ذهن مربوط می‌شود، پس تمام احساسات مربوط به زیبایی به یک اندازه معتبر هستند؛ اما نوع دیگر عقل سلیم این امکان را رد می‌کند و فرض می‌گیرد که حتی اولویت‌ها یا احساسات ذهنی در پرتو «معیارهای بین‌الذهانی» (Guyer, 2008: 38) با اعیان دیگر تناسب دارند. معیاری باید وجود داشته باشد که همه اذهان آن را بپذیرند؛ این معیار نیز از طبیعت بشری منبعث می‌شود.

معیار ذوق (معیارهای بین‌الذهانی)

هیوم مسئله‌ای فلسفی را مطرح می‌کند که دو نوع عقل سلیم، یعنی «اصل مساوات طبیعی ذوق‌ها» و «پدیده اگیلی-میلتون» هردو نمی‌توانند درست باشند. پس لازم است دست‌کم یکی از آنها اصلاح شود. راه‌حل هیوم برای رفع تعارض ذوق تبدیل موضوعات عاطفه به موضوعات حقیقت است؛ زیرا اگر حقایقی وجود نداشته باشد که بشود آنها را بررسی کرد، چیزی که همه می‌توانند درباره آن اجماع داشته باشند، اصل مساوات طبیعی ذوق‌ها، چالش‌ناپذیر باقی می‌ماند... پس این مسئله که کدام آثار هنری خوب هستند، به مشکلی برای منتقدان خوب یا داوران راستین تبدیل می‌شود (Kivy, 1983:)

203). پس وجود معیار و ترجیح یکی از رویکردها ضروری می‌نماید. داوری در این باره را داوران راستین بر عهده دارند.

ذکر شد که تبیین هم‌زمان این دو رویکرد به اثبات معیار ذوق منتهی می‌شود که هیوم آن را به‌عنوان قاعده‌ای توصیف می‌کند که «شاید بر مبنای آن، احساسات مختلف انسان‌ها سازگار شوند یا حداقل در جست‌وجوی حکمی باشیم که بر اساس آن می‌توان احساسی را تأیید و احساس دیگری را نقض کرد» (هیوم، ۱۳۸۷: ۱۶). هیوم نشان می‌دهد راه‌حل موفق تعارض میان دو نوع عقل سلیم، ابزار عملی داوری میان احکام ذوق را فراهم می‌آورد. در واقع، به نظر می‌رسد راه‌حل تعارض دست در دست کشف معیار ذوق دارد. اگر بتوان معیار ذوق را یافت، سپس می‌توان نشان داد حکم مبتنی بر احساس می‌تواند صادق یا کاذب باشد. برعکس، اگر معیار کشف نشود، با توجه به نفوذ ذوق‌ها، دریافت اینکه عقل چگونه قادر است صدق یا کذب احکام ذوق را تشخیص دهد، دشوار خواهد بود.

اما آیا مبنایی برای این تشخیص وجود دارد؟ به‌باور هیوم جواب مثبت است؛ چراکه قوانین اثر را داریم که در طی اعصار به‌عنوان معیارهای حاکم بر ذوق و هنر در دست هنرمندان بوده‌اند (همان: ۱۸)؛ بنابراین، هیوم می‌گوید: «برای ما کاملاً طبیعی است که دنبال معیار ذوق باشیم؛ قاعده‌ای که توسط آن احساسات مختلف انسان می‌توانند سازوکار یابند یا حداقل تصمیمی حاکی از تصدیق یک احساس و نکوهش احساس دیگر باشد» (همان: ۲۴)؛ اما این قواعد از کجا نشئت می‌گیرند و چگونه تثبیت شده‌اند؟ جواب هیوم مطالعه طبیعت آدمی و ساختار ذاتی و بافت درونی انسان‌ها (همان: ۲۱) است. به‌نظر هیوم، طبیعت آدمی پایتخت علوم است و همه علوم

با طبیعت انسان در ارتباط‌اند. او در مقدمه رساله^۵ ادعا می‌کند که در «چهار علم منطق، اخلاقیات، نقادی و سیاست همه مسائل جمع شده‌اند؛ اما چون انسان نمی‌تواند به ورای تجربه خود برود، بنابراین شناخت کنه و نفس طبیعت انسان ممکن نیست؛ لذا باید ناچاراً از روش‌های ملال‌آور انتزاعی دست کشید و به آزمایش و مشاهده دقیق اوضاع و احوال ذهن پرداخت (هیوم، ۱۳۹۵: ۱۸-۱۶). پس تنها مبنای مستحکم علوم تجربه و مشاهده است؛ بنابراین، نظریه زیبایی‌شناسی و راه‌حل او در «در باب معیار ذوق» نیز تجربی خواهد بود (Guyer, 2008: 204). همچنان که خواهد آمد، در کنار ذوق خوب مؤلفه‌های تمرین، ممارست و مقایسه نیز از خصوصیات داور خوب است که امری تجربی هستند و به تجربه به دست می‌آیند. پس قوانین نقادی تابع تجربه هستند. بر این اساس، هیوم در مقام تجربه‌گرا مدعی است که آنها باید با تجربه تثبیت شده باشند:

«بدیهی است که هیچ‌کدام از قواعد اثر... به‌واسطه استدلال‌های پیشینی مشخص نمی‌شوند یا نمی‌توان آنها را نتایج انتزاعی فاهمه محسوب کرد. اساس این قواعد با اساس همه علوم و تجربیات عملی یکی است» (همان: ۱۸).

هیوم نتیجه می‌گیرد که «اصول کلی خاصی در باب تصدیق یا نکوهش وجود دارد که نگاهی دقیق می‌تواند رد و نشان آن را در تمام فعالیت‌های ذهن بیابد. برخی از صور و ویژگی‌ها... اساساً خوشایند و برخی دیگر ناخوشایندند» (همان: ۲۱)؛ بنابراین، طبق نظر هیوم اصول کلی ذوق فقط تا جایی دارای مبنای درست هستند که «مطابق با تجربه مشترک ما از لذت و آلم باشند» (Kalar, 2006: 48)؛ اما اگر در واقع چنین ابزار مهمی برای تشخیص وجود دارد، پس تعدد قضاوت‌های مختلف ذوق‌ها ناشی از چیست؟

حس خوب و آرامش ذهن هستند که هیوم پس از مبحث مفصل، این مشخصات را در یک بند چنین خلاصه می‌کند: «داوران راستین دارای درک قوی همراه با احساس ظریف، پروردهٔ ممارست، کمال‌یافتهٔ قیاس، و منزله از هرگونه تعصب هستند و حکم مشترک چنین منتقدانی، هر جا که یافته شود، معیار راستین ذوق و زیبایی است» (هیوم، ۱۳۸۸: ۳۲).

مشخص است که در اینجا انحرافی در بحث رخ می‌دهد و هیوم به جای تعیین معیار ذوق، به مبحث دارندگان ذوق خوب و دقیق می‌پردازد. در واقع او وجود تناقض احکام زیبایی را تشخیص داده؛ اما برای رفع این تناقض دست‌به‌دامن داوران راستین شده و نتوانسته است از طریق خود احکام ذوق، راهی برای رفع این تناقض ارائه کند و از احکام صحیح ذوق، به دارندگان ذوق خوب گذر کرده است؛ برخی محققان نیز به این نکته اشاره کرده‌اند که او به جای تبیین خود ذوق و قوانین عام آن، به مشخصات دارندگان ذوق کامل می‌پردازد (تاونسند و کورسمایر، ۱۳۹۴: ۲۱۰) و رأی مشترک آنها در طول زمان را برای زیبایی اثر هنری لازم می‌داند.^۱ کانت بعداً این نقیصه را تشخیص داده و به ارائهٔ معیار کلی احکام زیبایی‌شناسی اقدام کرده است. حال نظر کانت، ردیابی این تناقض در آثار او و راه‌حلش در این‌باره بررسی می‌شود.

ذوق از منظر کانت

طبق نظر کانت، ذوق قوه‌ای است که به واسطهٔ آن «از طریق رضایت یا عدم‌رضایت و بدون هیچ علاقه‌ای، دربارهٔ شیئی یا نوعی تصور قضاوت می‌کنیم» (Kant, 2000: 96). کانت دو ویژگی به احکام ذوق یا زیبایی نسبت می‌دهد. نخست، برای اینکه بتوانیم زیبایی را به شیئی نسبت دهیم، باید

هیوم پاسخی دارد: «اگر این صور و ویژگی‌ها در هر مصداق خاصی تأثیر خود را از دست می‌دهند، این ناکامی به‌سبب وجود برخی از نقص‌ها در اندام‌هاست» (هیوم، ۱۳۸۷: ۲۲). یعنی اگر صور و ویژگی‌های خاصی در موارد مشخصی لذت‌بخش نیستند، توضیح آن باید این باشد که نوعی مانع بیرونی یا اختلال درونی مانع عملکرد طبیعی احساس سوژه شده است. فقط در صورتی که اندام سالم باشد و نوعی هماهنگی تام‌وتمام در احساسات انسان‌ها و شرایط مناسب وجود داشته باشد، دستیابی به تصور زیبایی کامل ممکن است. درست همان‌طور که «اعیان در روز، رنگ واقعی و حقیقی خود را بر چشم سالم عرضه می‌دارد» (همان: ۲۲). پیش‌تر در تشبیه ذوق هنری به ذائقه و چشایی گفته شد انسان سرماخورده نمی‌تواند دقیق طعم غذاها را تشخیص دهد.

هیوم در بحث معیار به موضوع داوران راستین می‌پردازد که احساس مشترک آنها معیار زیبایی است؛ اما فقط تعداد معدودی برای داورى دربارهٔ اثر هنری صاحب صلاحیت‌اند و احساس آنها معیار زیبایی تلقی می‌شود و مردم نظراتشان را قبول دارند و در طول زمان نیز تغییر نمی‌کند. هیوم می‌گوید نظرات علمی و دیدگاه‌های فلسفی تغییر می‌کنند؛ اما زیبایی‌های هنری پابرجاست و مثال می‌زند نظرات انتزاعی هومر منسوخ شده است؛ اما همگان هنوز زیبایی شعرش را می‌ستایند. نمایش‌نامه‌ها و تراژدی‌های دورهٔ باستان امروزه نیز تماشاگران را در تالارها به تحسین وامی‌دارد.

به نظر هیوم، این افراد یعنی داوران راستین، جنبهٔ شکاکانهٔ عقل را در نظر دارند و در جزئیات دقیق می‌شوند، به بازمینی رسوم و عقاید خود مبادرت می‌کنند و دارای شش مشخصهٔ لطافت ذوق و خیال، تمرین و ممارست، مقایسه، دوری از پیش‌داوری،

منطقی اثبات کرد؛ اما امکان توجیه صدق احکام ذوق وجود ندارد.

ازسوی دیگر، به‌باور کانت، کافی نیست بگوییم زیبایی لذت بی‌واسطه‌ای در ما به وجود می‌آورد؛ بلکه احکام ذوق کلیت دارند: «در حکم ذوقی موافقت به هرکسی نسبت داده می‌شود و کسی که اظهار می‌کند چیزی زیباست، می‌خواهد دیگران نیز شیء مدنظر را قبول داشته باشند و اظهار کنند که آن زیباست» (Kant, 2000: 121). ما درباب موضوعات ذوق استدلال می‌کنیم که نشان می‌دهد در احکام ذوق این خواسته صریح وجود دارد که دیگران نیز باید با ما موافق باشند و می‌توان به توافق کلی دست یافت. وقتی کسی ادعا می‌کند که شیئی زیباست، احساس می‌کند حکم او صحیح است و محق است انتظار داشته باشد که دیگران نیز با او موافق باشند و اگر آنها موافق نباشند، آنها را نکوهش می‌کند و مدعی می‌شود که آنها شیء را به‌درستی درک نمی‌کنند و حکم آنها اشتباه است. پس اعتبار احکام ذوق نمی‌تواند عینی باشد؛ زیرا زیبایی ویژگی اعیان نیست. چون زیبایی در احساس سوژه از لذت قرار دارد، اعتبار احکام ذوق اعتبار کلی ذهنی است.

تعارض ذوق

کانت در ابتدای بحث تعارض ذوق این نکته را مطرح می‌کند که تنها در صورتی می‌توان چیزی به‌عنوان دیالکتیک حکم زیبایی شناختی داشت که تعارض اصیلی، یعنی تناقض میان دو قضیه کاملاً ضروری، اما به‌ظاهر متناقض، داشته باشیم که هرکدام از این قضایا نتیجه منطقی اصل کلی مقبول‌بودن احکام زیباشناختی باشند. پس اگر قرار است قوه حکم زیبایی شناختی دیالکتیکی باشد، باید «معقول‌نما» باشد. یعنی «احکام آن مدعی کلیت آن هم به‌نحو

سوژه لذت بی‌واسطه‌ای از آن داشته باشد. چون زیبایی را نه از طریق فرایند شناختی، بلکه احساس لذتی که از آن نشئت می‌گیرد تشخیص می‌دهیم، این نتیجه حاصل می‌شود که مبنای زیبایی نمی‌تواند چیزی جز امر ذهنی باشد (کانت، ۱۳۷۷: ۱۰). به‌عبارت دیگر، مبنای تعیین‌کننده احکام زیبایی چیزی جز تجربه سوژه از احساس لذت و ألم نیست. براین‌اساس، زیبایی ویژگی عینی شیء محسوب نمی‌شود؛ اما این احساس زیبایی بدون هیچ علاقه‌ای به شیء حاصل می‌شود: «تنها می‌خواهیم بدانیم آیا تصور محض شیء با احساس رضایتی در من همراه است، هرچند ممکن است تفاوتی با آنچه در رابطه با وجود متعلق این تصور در نظر می‌گیرم، نداشته باشد» (Kant, 2000: 96). درمقابل، «رضایتی که به تصور وجود واقعی یک عین پیوند می‌زنیم، "علاقه" نامیده می‌شود» (کانت، ۱۳۷۷: ۱۰) که همیشه با قوه میل نسبت دارد. کانت با این روش، زیبایی را درمقابل امر مقبول و خیر قرار می‌دهد.^۷

وقتی ادعا می‌شود که شیئی زیباست، چیزی درباره آن ادعا شده است؛ اما نمی‌توان تعیین کرد چه چیزی باعث می‌شود آن شیء زیبا باشد. تمام چیزی که گفته می‌شود این است که آن شیء زیباست «فقط به‌دلیل خصلتی که شیء مزبور به‌واسطه آن خود را با نحوه درک ما از آن سازگار می‌کند» (سلمانی و میرزایی، ۱۳۹۸: ۲۱۸). براین‌اساس، کانت مدعی می‌شود که احکام ذوق مبتنی بر مفهومی از شیء نیستند و ازاین‌نظر، درمقابل احکام شناختی قرار دارند. «احکام ذوق به تصور تجربه سوژه از شیء اشاره دارند؛ درحالی‌که احکام شناختی به تصور مفهوم شیء وابسته هستند» (Kuplen, 2015: 10). صدق یا کذب احکام شناختی را می‌توان با ملاحظات

^۷. Interest

اما قول مشهور دیگری درمقابل این قول اولیه وجود دارد: «درباب ذوق محاجه^۲ جایز نیست» (همان: ۲۸۵). این جمله از نظر کانت بدان معناست که نمی‌توان به کمک دلایل درباره خود حکم تصمیم گرفت. به عبارت دیگر، نمی‌توان امیدوار بود که این هماهنگی را بر مبنای مفاهیم متعین به مثابه مبنای ایجابی تحقق بخشید. من نمی‌توانم با اثبات اینکه ذوق من بهتر است، شما را وادار به همراهی با خود کنم.

اما چنین قضایایی که کاملاً با یکدیگر سازگاری دارند، چگونه می‌توانند به تعارضی درباب ذوق منجر شوند؟ کانت به منظور برطرف کردن این مشکل خاطرنشان می‌کند که به دلیل ابهام اصل دوم، قضیه‌ای وجود دارد که گرچه کاربرد چندانی ندارد، با اصل نخست مطابقت دارد؛ یعنی این قضیه که «درباب ذوق منازعه^۳ ممکن است (گرچه نمی‌توان درباب آن محاجه کرد)» (همان: ۲۸۶). این قضیه جدید با قول مشهور اصلی مطابقت دارد؛ زیرا شرایط لازم برای منازعه ضعیف‌تر از محاجه هستند. منازعه و محاجه از این نظر شبیه هم هستند که در هر دو تلاش می‌شود از طریق تناقض متقابل قضایا به وحدت برسیم؛ اما از این نظر تفاوت دارند که «محاجه این امر عینی را با مفهوم متعین به عنوان مبنای استدلال تکمیل می‌کند یا مفاهیم عینی را مسلم می‌داند؛ درحالی‌که در منازعه امید به چنین چیزی وجود ندارد» (Guyer, 1997: 294). قضیه نخست فقط به این فرضیه نیاز دارد که چیزی مانند حقیقت وجود دارد؛ یعنی نگرش درست یا اشتباه. این امر برای توافق نکردن کافی است؛ گرچه ممکن است ابزاری قطعی برای حل آن وجود نداشته باشد؛ اما درمقابل، قضیه جایگزین آن به دلیلی نیاز

پیشین باشند» (کانت، ۱۳۷۷: ۲۸۴)؛ بنابراین، تنها تناقض میان چنین قضایایی تعارض را تشکیل می‌دهند.

کانت بر اساس این نکته، به سرعت امکان تعارض میان احکام زیبایی را مطرح می‌کند. از نظر کانت، میان احکام امر مطبوع تناقضی مطرح نیست؛ اما احکام ذوق این چنین نیستند؛ زیرا در حکم مربوط به شیء واحدی که در قالب «X زیباست» و «X زیبا نیست» مطرح می‌شود، تناقض وجود دارد. با وجود این، کانت مدعی می‌شود از آن‌رو که هر شخصی متکی به ذوق خودش است، چنین تناقضی را نباید به عنوان تعارض در نظر گرفت؛ زیرا کسی تلاش نمی‌کند حکم را به قاعده کلی تبدیل کند. در نتیجه، تناقضی میان این اصول وجود ندارد؛ زیرا می‌توان احکام متناقض را به عنوان کاربردهای متضاد اصل یکسانی در نظر گرفت؛ یعنی اصلی که باید ذوق خود را بر آن مبتنی سازیم. پس اگر قرار است چیزی به منزله دیالکتیک ذوق وجود داشته باشد، باید به نقد ذوق مرتبط باشد؛ یعنی اصل ثانویه‌ای که مبنای احکام اولیه ذوق را تشکیل می‌دهد.

بنابراین، کانت پس از مشخص کردن شرایط تعارض ذوق، با بررسی دو پیش‌فرض یا قول مشهور^۱، اصطلاحی که یادآور عقل سلیم هیوم است، جست‌وجوی تعارض را آغاز می‌کند که می‌توان آن را اصل ثانویه ذوق در نظر گرفت. در یک طرف این قول قرار دارد که «هرکس ذوق مخصوص به خود را دارد» (همان: ۲۸۵). چون احکام ذوقی مبنایی جز مبنای ذهنی ندارند، نمی‌توان مدعی درست بودن نظرات دیگران درباره ذوق بود.

^۲. Disputing

^۳. Quarrel

^۱. Common places

دارد که با استفاده از آن بتوان به طور قطعی دربارهٔ محاجه تصمیم گرفت. طبق قول کانت، این بدان معناست که حکم مبتنی بر مفاهیم عینی است که می‌توان از آن به منزلهٔ مبانی استدلال استفاده کرد. علاوه بر این، با وجود اینکه دیدگاه ضعیف‌تر با قول مشهور نخست سازگاری دارد، اما وی به صراحت انکار می‌کند که چیزی مانند حقیقت موضوع در رابطه با ذوق وجود دارد.

بنابراین، تناقضی درباب شرایط امکان حکم ذوق به دست می‌آید و اینجاست که کانت تعارض را مطرح می‌کند. چون انکار می‌شود چیزی مانند حقیقت موضوع دربارهٔ ذوق وجود دارد، در وضعیت ذهنی انکار می‌شود که احکام ذوق بر مبانی یا مفاهیم عینی استوار هستند. برعکس، دیدگاهی که معتقد است می‌توان دربارهٔ ذوق منازعه کرد، به این پیش‌فرض پای‌بند است که مبانی موجهی برای احکام ذوق وجود دارد؛ حتی اگر در موقعیتی نباشیم که برای تصمیم‌گیری دربارهٔ محاجه به آنها متوسل شویم. با این حال، برای اینکه بتوانیم درباب ذوق منازعه کنیم، باید مبانی مشترکی میان ما و حقیقتی که تعارض را توضیح می‌دهد، وجود داشته باشد. پس، تعارض در نهایت بدین شکل بیان می‌شود:

(۱) نهاد: حکم ذوقی مبتنی بر مفاهیم نیست؛ چراکه در غیر این صورت نمی‌توان درباب آن منازعه کرد.

(۲) برنهاد: حکم ذوقی مبتنی بر مفهوم است؛ چراکه در غیر این صورت صرف‌نظر از تعدد، حتی نمی‌توان دربارهٔ آنها منازعه کرد.

هرچند کانت به صراحت به این نکته اشاره نمی‌کند، چون مفهوم مدنظر مفهومی است که به حکم ذوقی مربوط می‌شود، منطقی است که به عنوان مفهوم زیبایی در نظر گرفته شود.

راه‌حل کانت برای تعارض

تاکنون دیده شد که کانت و هیوم به‌طور کلی در این باره توافق دارند که اندیشهٔ بشری تمایل دارد درگیر فرایند دیالکتیکی شود که در آن قضایای متناقض برای برتری تلاش می‌کنند؛ با این حال، این بخشی از داستان است؛ چراکه راه‌حل تعارض کانت تفاوت‌های آشکار میان روش هیوم و وی را آشکار می‌کند.

کانت در ارائهٔ راه‌حل این تعارض خاطر نشان می‌کند که دو اصل متفاوت نهاد و برابر نهاد روش‌هایی برای بیان دو ویژگی احکام ذوقی اند. یکی از ویژگی‌های حکم ذوقی کلی بودن آنهاست که گویی حکم عینی است (بند ۳۲) و ویژگی دیگر این است که چنین حکمی را نمی‌توان براساس براهین تعیین کرد. او این ویژگی‌ها را براساس دقایق دوم و چهارم تحلیل توضیح می‌دهد. یعنی «کلیت حکم حامل که درمقابل کلیت منطقی قرار دارد که مبتنی بر مفاهیم است» و «ضرورتی که به مبانی پیشینی دلایل وابسته نیست» (Alison, 2001, 144). با این حال، کانت به هنگام بحث دربارهٔ این ویژگی‌ها از اصطلاحات عینیت و ذهنیت استفاده می‌کند. در رابطه با ذهنیت، گفته می‌شود در حکم ذوقی می‌توان گفت که گویی حکم عینی است و در رابطه با ذهنی بودن، استدلالی بیان می‌شود که درست گویی فقط ذهنی است.

این بحث‌ها با مواضع نهاد و برنهاد مطابقت دارند؛ چراکه در برنهاد عینیت احکام ذوقی مفروض گرفته می‌شود و اینکه چیزی شبیه به امر واقع وجود دارد که از آن استنتاج می‌شود، باید مبتنی بر مفهوم باشد؛ درحالی‌که در نهاد فرض بر ذهنی بودن آنهاست که از آن نتیجه می‌شود آنها نمی‌توانند مبتنی بر مفاهیم باشند. با وجود این، تفاوت‌های مهمی میان ویژگی‌های دو طرف تناقض باقی می‌ماند. در نهاد ادعا نمی‌شود که حکم ذوقی ویژگی مشابهی با ادعاهای ذهنی دارد؛

موضع نهاد این است که ما این مفهوم زیبایی را داریم؛ برعکس، به صراحت این امر را انکار می‌کند. در مقابل، باید در برنهاد فرض بر این باشد که مفهوم زیبایی را داریم؛ زیرا تأکید دارد این مسئله که چیزی زیباست یا نه، نبوغی است که در ماهیت شیء قرار دارد. پس آیا از همان معنای مفهوم استفاده می‌شود؟ به نظر می‌رسد که پاسخ هم آری و هم نه است. این چنین است؛ زیرا به عنوان نقیض نهاد در نظر گرفته می‌شود. در غیر این صورت، تعارض مطرح نمی‌شد؛ اما چون ادعا می‌شود چیزی به عنوان امر واقع در زیبایی وجود دارد، پس به برداشت ضعیف از مفهوم نیازی نیست. بر این اساس، باید زیبایی را مبنای ناشناخته ادعای ذوق در نظر گرفت.

بنابراین، کانت در راه‌حل رسمی خود برای تناقض نشان می‌دهد نهاد و برابر نهاد اشتباه نیستند؛ بلکه قضایای متناقضی هستند که با روش‌های متضادی از مفهوم یکسانی نشئت گرفته‌اند. تناقض ناشی از این امر است که معانی متعین و نامتعین مفهوم با کنارهم قرار گرفتن اقوال مشهور مربوط به ذوق خلط شده‌اند. کانت می‌گوید: «در واقع، ما مفهومی را که اعتبار کلی یک حکم باید بر آن مبتنی باشد، در هر دو حکم متناقض به یک معنی می‌گیریم و در عین حال، دو محمول مخالف را به آن نسبت می‌دهیم» (همان: ۲۸۹). همانند نقد عقل محض، تعارض با تغییر تناقض به توهم دیالکتیکی حل می‌شود که «اصول آن هر دو درست هستند» (همان). با نشان دادن این امر که کل واقعیت «چیزی جز مناظره‌ای درباره‌ هیچ بود» (A501/B522) عقل از خودکشی خود منصرف می‌شود.

باتوجه به این مطالب، راه‌حل رسمی کانت به ابهام‌زدایی از مفهوم مربوط می‌شود تا از این طریق

بلکه ادعا می‌شود فقط مبنای ذهنی دارد؛ با وجود این حقیقت که ادعا می‌شود کلیت دارد. به همین ترتیب، در برنهاد ادعا نمی‌شود که گویی عینی است؛ بلکه فقط گفته می‌شود عینیت واقعی دارد و در نتیجه حکم نمی‌تواند دلیل باشد (Ibid: 242).

مسئله‌ای که او اینک بدان می‌پردازد این است که آیا این دو دقیقه اساسی حکم ذوق، یعنی قطب‌های عینی و ذهنی آن، به طور متقابل سازگارند و این مسئله تنها زمانی مطرح می‌شود که این دو قطب به اصول متمایزی تبدیل شوند که هر کدام مدعی هستند تبیین کاملی از مبانی حکم ذوقی را شکل می‌دهند.

کانت برای حل این تعارض مدعی می‌شود که تنها روش حل تعارض این است که نشان دهیم مفهوم^۱ در نهاد و برنهاد به نحو متفاوتی درک شده است: «هیچ امکانی برای رفع تعارض میان این اصولی که زیرنهاد حکم ذوقی هستند (و چیز دیگری نیستند جز دو ویژگی حکم ذوقی که در تحلیل فوق نشان داده شد) وجود ندارد؛ مگر اینکه نشان دهیم مفهومی که در این گونه حکم عین را به آن نسبت می‌دهیم، در دو دستور قوه حکم زیبایی شناختی به معنای واحدی گرفته نشده است» (کانت، ۱۳۷۷: ۲۸۶). مفهوم نامتعینی که در برابر نهاد بدان اشاره می‌شود، با شهود حسی قابل مشاهده نیست که ایده فوق محسوس است؛ اما نمی‌تواند هر تصویری باشد؛ بلکه باید ایده‌ای باشد که با مسئله ذوق مطابقت داشته باشد: «باید مفهوم درست ذوق باشد» (همان: ۲۸۷). چون منظور کانت از چنین قاعده‌ای شاکله^۲ است، در نتیجه در نهاد فرض بر این است که مفهوم زیبایی را می‌توان شاکله‌سازی کرد یا به عبارت بهتر، در شهود قابل نمایش است. این بدان معنا نیست که

1. Concept

2. Schema

پدیدار تناقض میان مواضع را برطرف کند. این فرایند با تمایز میان امر متعین و نامتعین^۱ تکمیل می‌شود. چون تعین بخشیدن به مفهومی با ارائه آن توسط شهود محسوس تطابق دارد، به معنای تمایز میان مفاهیمی است که می‌توان چنین شهودی برای آنها ارائه داد و مفاهیمی که نمی‌توان چنین شهودی برای آنها داشت. کانت نشان می‌دهد مفاهیم فاهمه از نوع اول هستند و مفهوم استعلایی فرامحسوس^۲ را به عنوان نمونه‌ای از مفاهیم دوم معرفی می‌کند که مبنای شهود حسی است که از طریق آن مفاهیم نوع نخست تعین می‌یابند و خود نمی‌تواند به صورت نظری تعین بیابد. پس تعارض به این صورت حل می‌شود که در نهاد، حکم ذوقی مبتنی بر مفهوم متعین نیست و در برنهاد مبتنی بر مفهوم متعین است. پس نهاد و برنهاد هر دو می‌توانند درست باشند.

مفهوم محض فرامحسوس

لازم است در راه حل تعارض امکان منازعه درباره چنین احکامی مطرح شود و مشخص شود که آیا چنین مبناهایی این امکان را به ما می‌دهند که نتیجه بگیریم احکام ذوق در واقع بر مفاهیم استوار هستند. به نظر می‌رسد کانت وقتی می‌خواهد درباره این موضع اظهار نظر کند، با سرعت عمل می‌کند؛ چراکه می‌گوید: «حکم ذوقی باید نسبتی با یک مفهوم داشته باشد؛ در غیر این صورت، مطلقاً نمی‌تواند مدعی اعتبار ضروری برای همه کس باشد» (کانت، ۱۳۷۷: ۲۸۷).

به هنگام منازعه باید به مفاهیمی که درباره آنها منازعه می‌شود، توجه داشت؛ اما چون منازعه، منازعه است و محاجه نیست، بدیهی است که احکام ذوق را

نمی‌توان توسط مفاهیم اثبات کرد؛ بنابراین، احکام ذوق به مفاهیمی اشاره دارند که متعین نیستند و تعین پذیر هم نیستند. پذیرش این امر دشوار به نظر می‌رسد؛ زیرا احکام ذوقی با حس سروکار دارند و با لذت مرتبط‌اند. این حقیقت درباره آنهاست که به این قول مشهور منتهی می‌شود که هرکسی ذوق خود را دارد. به هنگام منازعه درباره احکام ذوق باید به مفهومی اشاره کرد که مبنای وجود منازعه را به دست می‌دهد و از این رو، منازعه را ممکن می‌کند. پس نمی‌تواند مفهوم متعینی باشد و بنابراین، باید چیزی باشد که با وجود اینکه خود اثبات‌شدنی نیست، می‌تواند مبنای چیزهایی را فراهم آورد که می‌دانیم وجود دارند. مبنای نهایی این احکام «مفهوم محض فرامحسوس»^۳ است که هم مبنای ما به عنوان سوژه و هم عین به عنوان عین پدیدار محسوب می‌شود:

اما در عین حال، به همین علت حکم مزبور برای همه کس معتبر است اگرچه البته برای هرکسی فقط به عنوان حکم شخصی‌اش که بی‌واسطه همراه با شهود او است؛ زیرا مبنای ایجابی‌اش شاید در مفهوم چیزی که ممکن است به مثابه فرولایه فوق محسوس بشریت لحاظ شود، قرار داشته باشد (همان: ۲۸۸).

بنابراین، حکم ذوقی بر مفهوم نامتعین فرولایه فرامحسوس بشریت استوار است که کانت آن را به منزله مفهومی تعریف می‌کند که «این امکان را برای ما فراهم نمی‌کند که شیئی را بشناسیم یا چیزی را در مورد آن اثبات کنیم؛ زیرا برای شناخت تعین‌ناپذیر و ناکافی است» (همان). تعارض با اکتفای امکان منازعه درباره ذوق بر این حقیقت حل می‌شود که ذوق بر مفهومی استوار است که مبنای استدلال را فراهم نمی‌آورد.

^۱. Indeterminate

^۲. Supersensible

^۳ Supersensible pure concept

درباره ذوق دارد؛ هرچند نتواند دلیل قانع‌کننده‌ای برای آن ارائه دهد.

نتیجه‌گیری

تردیدی نیست که کانت در نظریه زیبایی‌شناسی خود تحت تأثیر هیوم بوده است؛ چراکه او همچون هیوم، زیبایی را امری ذهنی و کلی می‌داند که توسط ذوق و با ابزار احساس لذت دریافت می‌شود. همچنین، می‌توان گفت هر دو اندیشمند به وجود احساس کلی زیبایی‌شناختی معتقدند. در نظر هیوم، طبیعت انسانی میان همگان مشترک است و ذوق هنری نیز یکی از قوای احساسی آدمی است که دارای اصول و قواعد کلی است. اعتقاد به وجود چنین احساسی را می‌توان در نظریه «حس مشترک» کانت یافت. علاوه بر این، هر دو متفکر به ارائه معیار احکام ذوقی برای داوری آثار هنری و زیبا مبادرت کرده‌اند؛ اما هیوم در این مقوله، به جای ارائه معیار ذوق، به مبحث دارندگان ذوق خوب و داوران راستین گذر کرده است؛ ولی کانت ضمن اذعان به امکان ارائه معیار احکام کلی زیبایی‌شناسی امکان و صدق و کذب این احکام ذوقی را در فرایندی نظام‌مندتر مطرح کرده است؛ از این رو تأثیرگذاری وی نیز در زیبایی‌شناسی معاصر بیش از هیوم است. البته هیوم برای حل تعارض ذوق، چاره‌ای جز گذر از ذوق خوب و دقیق به دارندگان آن ندارد و این امر اقتضای فلسفه تجربی اوست.

اما بیشترین تأثیر هیوم بر کانت را می‌توان در بحث تعارض ذوق پیدا کرد. هیوم در رساله خود به مبحثی با عنوان تعارض ذوق اشاره نکرده است؛ اما با بررسی دقیق اثر وی، می‌توان در آن پارادوکسی را یافت که از تمایلات اجتناب‌ناپذیر عقل بشری نشئت می‌گیرد. از سویی، زیبایی امری ذهنی و مبتنی بر

اینکه این مفهوم زمینه را برای ایدئالیسم استعلایی فراهم می‌آورد، از تبیین کانت از نحوه شکل‌گیری آنها از طریق تعمیم مقولات به امر نامشروط مشخص است. چنین تعمیمی از کاربرد اصل خیالی عقل نشئت می‌گیرد: «اگر امر مشروط داده شده باشد... کل سلسله‌شروط تبعی که خودش نامشروط است نیز یکی بعد از دیگری داده خواهد شد؛ یعنی در ابژه‌ها و ارتباط آن جای گرفته است» (A307/B364). چون امر نامشروط که عقل مطابق با این اصل در درخواست بی‌انتهای خود برای کلیت قرار می‌دهد، خود هم فوق محسوس و هم مبنای نهایی امر مشروط است، شکل‌گیری چنین ایده عقلانی فقط تشکیل مفهوم مبنای فوق محسوس یا فرولایه محسوس است. برای مثال، ایده نفس به منزله مبنای نامشروط حس درونی و ایده خدا به منزله مبنای نامشروط تمام چیزها در نظر گرفته می‌شود. پس اگر مفهوم تعیین‌ناپذیر ایده عقل است، مفهوم چنین مبنا یا فرولایه فوق محسوسی نیز چنین خواهد بود؛ بنابراین، ارائه کانت از تناقض براساس قوه زیبایی‌شناختی به ایدئالیسم استعلایی به عنوان راه‌حل اشاره دارد و این امر به عنوان «فرولایه فرامحسوس پدیدارها» ظاهر می‌شود. این راه‌حل تلاش کانت است تا مبنای تبیین زیبایی را به منزله نماد اخلاق در نظر بگیرد. به باور کانت، مفاهیم فاهمه را می‌توان به طور مستقیم در شهود یا شاکله‌سازی نشان داد؛ اما ایده‌های عقل را نمی‌توان؛ زیرا آنها امور محسوس جدا هستند؛ به همین دلیل، می‌توان آنها را به صورت غیرمستقیم از طریق نمادها نشان داد.

کانت می‌کوشد با استناد به مفهوم فرامحسوس تعارض ذوق را حل کند؛ اما باید گفت این مفهوم فقط امری خیالی است که این امکان را در اختیار کانت قرار می‌دهد که ادعا کند حرفی برای گفتن

زنگویل، نیک. (۱۳۹۰)، واقع‌گرایی زیبایی‌شناختی (۱) در مسائل کلی زیبایی‌شناختی، قسمت دوم، جروالد لونیسون، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: فرهنگستان هنر و مؤسسه تألیف و ترجمه و نشر آثار هنری متن.

سلمانی، علی و داود میرزایی. (۱۳۹۸)، «نقد و بررسی تفسیر اخلاقی از استنتاج زیبایی‌شناختی در اندیشه کانت»، مجله پژوهش‌های فلسفی، شماره ۲۶، ۲۳۲-۲۱۳.

کانت، ایمانوئل. (۱۳۹۴)، *نقد عقل محض*، ترجمه بهروز نظری، تهران: ققنوس

----- (۱۳۷۷)، *نقد قوه حکم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی

هیوم، دیوید. (۱۳۹۵)، رساله درباره طبیعت آدمی، کتاب اول، ترجمه جلال پیکانی، تهران: ققنوس

----- (۱۳۹۷)، رساله درباره طبیعت آدمی، کتاب دوم و سوم، ترجمه جلال پیکانی، تهران: ققنوس

----- (۱۳۹۲)، *کوشش در مبانی اخلاق*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: مینوی خرد

----- (۱۳۸۸)، *در باب معیار ذوق و ترازدی*، ترجمه علی سلمانی، تهران: فرهنگستان هنر و مؤسسه تألیف و ترجمه و نشر آثار هنری متن.

----- (۱۳۹۳)، *در باب معیار ذوق*، ترجمه علی رامین در نظریه‌های فلسفی و جامعه‌شناختی در هنر، تهران: نی.

Alison, Henry. (2001), *Kant's Theory of Taste*, Cambridge University Press.

Costello, Timothy. (2007), *Aesthetics and Morals in the Philosophy of David Hume*, Routledge.

Dikie, George. (1996) , *The Century of Taste: The Philosophical Odyssey of*

احساس شخصی است و چون همه احساس‌ها درست هستند، حکم نیز ذوقی معتبر است؛ این تلقی، جنبه ساده عقل سلیم است؛ اما از سوی دیگر، طبق «پدیده اگیلی-میلتون»، قبول چنین نگرشی به تناقضی آشکار و بلاهت و حماقتی فاحش می‌انجامد؛ بنابراین، جنبه شکاکانه عقل سلیم در پی مهار و اصلاح این رویکرد است و در نهایت به معیار ذوق می‌انجامد که داوران راستین تعیین‌کننده آن هستند. این دو جنبه عقل سلیم وجود تناقضی را نشان می‌دهد که بعدها در اندیشه کانت پرورش یافت. کانت نیز مکرراً بر ویژگی طبیعی و اجتناب‌ناپذیر توهماتی تأکید دارد که عقل را به اختلاط برنهادی آن سوق می‌دهد. این توهمات خطری ندارند؛ اما ویژگی استعلایی آنها نشان می‌دهد باعث فریب می‌شوند. کانت همانند هیوم می‌پذیرد که خطا و توهم شرط اجتناب‌ناپذیر زندگی روزمره هستند و تلاش می‌کند مبانی پیشینی برای آن چیزی فراهم آورد. او در نقد سوم می‌خواهد نشان دهد اگرچه امر پیشینی و استعلایی اصل تنظیمی ادعای اعتبار کلی احکام ذوقی هستند، راهکار او به پیش‌فرض مفهوم پیشینی، اما نامتعیین که مبنای احکام ذوق است، منتهی می‌شود.

منابع

تاوانسند، دابنی. (۱۳۹۳)، *فرهنگ تاریخی زیبایی‌شناسی*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: فرهنگستان هنر و مؤسسه تألیف و ترجمه و نشر آثار هنری متن.

تاوانسند، دابنی و کورسمایر. (۱۳۹۴)، *در جستارهایی در زیبایی‌شناسی*، گردآورنده و مترجم: مشیت علایی، تهران: اختران.

- Cambridge: Cambridge University Press.
- (2007), *critique of pure reason*, trans. Norman Kemp smith, Howard cay gill.
- Kemal, salim. (1997), *Kant's Aesthetic Theory*, Macmillan Press LTD.
- Kirwan, James. (2006), *Aesthetic in Kant*, Continuum.
- Kivy, Peter. (1983), "Hume's Neighbor's Wife", *The British Journal of Aesthetic*, 23: 195-208.
- Kuplen, Mojca. (2015), *Beauty, Ugliness and the Free Play of Imagination, An Approach to Kant Aesthetics*, Springer.
- Mothersill, Mary. (1991), *Beauty Restored*, Oxford: Clarendon Press.
- Nogge, James. (2012), *The Temporality of Taste in Eighteenth-Century British Writing*, New York, Oxford University Press.
- Taste in the Eighteenth Century*, Oxford University Press.
- Guyer, Paul. (1997), *Kant and the Claims of Taste*, Cambridge University Press.
- (2005), *Values of Beauty: Historical Essays in Aesthetics*, Cambridge University Press.
- (2008), *Knowledge, Reason and Taste, Kant's Response to Hume*, Princeton University Press.
- Hume, David. (1987), "Of the Standard of Taste", in *Essays: Moral, Political and Literary*, ed. Eugene F. Miller, Liberty Classics.
- Kalar, Brent. (2006), *The Demands of Taste in Kant's Aesthetic*, Continuum.
- Kant, Immanuel. (1974), *Anthropology from a Pragmatic Point of View*, Trans by Mary Gregor, Martinus Nijhoff .
- (2000), *Critique of the Power of Judgment*, Trans. Paul Guyer

پی‌نوشت‌ها

- ^۱ - درباره معیار ذوق از شاهکارهای زیبایی‌شناسی دوره مدرن است و در کنار نقد قوه حکم کانت مهم‌ترین کتاب قرن هجدهم در موضوع زیبایی‌شناسی است. این دو اثر بیشترین تأثیر را بر زیبایی‌شناسی معاصر داشته‌اند.
- ^۲ - کانت در نقد سوم در بند ۳۴ با عنوان «اصل عینی برای ذوق امکان‌پذیر نیست»، به نام هیوم اشاره کرده است؛ اما به‌صراحت از درباره معیار ذوق وی نام نبرده است. با وجود این، بسیاری از محققان بر این باورند که کانت نسخه‌ای از این رساله را در اختیار داشته است. از جمله گایر در اثر خود با عنوان *Kant and the claims of taste* صفحه ۳۸۰ به این مسئله اشاره می‌کند. البته می‌توان نمونه‌هایی از جملات هیوم را در کتاب *anthropology from a pragmatic point of view* کانت در صفحات ۱۷۳، ۲۶۰، ۳۰۹ و ۳۱۱ یافت.
- ^۳ - هیوم در رساله خود طی چندین صفحه بحث درباره داوران راستین دارد که اغلب آن را در ۵ دسته لطافت ذوق و خیال، تمرین و ممارست، مقایسه، دوری از پیش‌داوری و حس خوب یا ذوق سلیم دسته‌بندی کرده‌اند؛ اما زنگویل بر تعداد مشخصات داوران راستین از نظر هیوم یک مورد دیگر نیز افزوده و آنها را در عدد شش منحصراً کرده و می‌گوید: هیوم به منشأ دیگری نیز اشاره دارد که در هیچ‌کدام از پنج مشخصه‌ای که برای داوران گفته شد، جای نمی‌گیرد. نوعی آرامش ذهن، به‌یادآوردن اندیشه، توجه مناسب به موضوع، اگر هر یک از اینها در کار نباشد، تجربه‌هایمان بی‌اساس خواهد بود و درباره زیبایی جهان‌گستر و کلی نمی‌توانیم داوری کنیم» (زنگویل، ۱۳۹۰: ۲۰).
- ^۴ - ماری مادرسیل این را پدیده «آگیلی-میلتون» می‌نامد. در ادامه پژوهش حاضر نیز از این اصطلاح استفاده خواهد شد (Mothersill, 1991: 187).
- ^۵ - رساله درباره طبیعت آدمی
- ^۶ - البته هیوم معتقد است حتی با لحاظ همه شرایط، دو مانع دیگر برای قضاوت درست - حتی در داوران راستین - باقی می‌ماند که موجب تفاوت در میزان تحسین یا نکوهش ما می‌شود. این موانع عبارت‌اند از: «خلق و خوی متفاوت هر شخص» و «آداب و رسوم و عقاید مختلف عصر و ممالک» (همان: ۳۵). اینها باعث می‌شوند احکام ذوق نسبی باشند. اگر شما خواننده «جوانی باشید، اوريد را بر هوراس ترجیح خواهید داد و اگر از مخاطبان خلق و خوی یونانیان باستان و ایتالیایی‌های عصر نو باشید، از آندریاس ترنس یا سیلیتای ماکیاول لذت خواهید برد» (هیوم، ۱۳۸۷: ۳۷).
- ^۷ - برای مطالعه بیشتر درباره تفاوت امر زیبا با خیر و امر مقبول ببینید: